

درس اول : تماشاخانه

درس دوم: فضل خدا



فصل اول

آفرینش

درس اول

تماشاخانه

جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، سرشار از شگفتی‌ها است. پدیده‌هایی لطیف، زیبا و عجیب، پیش روی ما هستند که به سادگی از کنارشان می‌گذریم؛ در حالی که اگر اندکی درنگ کنیم، می‌بینیم که هر کدام از این پدیده‌ها تماشاگی برای دیدن زیبایی‌های آفرینش و ایستگاه‌هایی برای اندیشیدن هستند.

اگر می‌خواهیم عالم را بهتر بشناسیم، یک راه ساده آن است که پدیده‌ها را خوب تماشا کنیم، در باره‌ی آفرینش هر یک بیندیشیم و آنها را با یکدیگر مقایسه کنیم. مثلاً گوه‌های سربه فلک کشیده را

بادرّه‌های عمیق، گل را با خار، زنبور عسل را با خرگس، بهار را با زمستان و
مطالعه در طبیعت و تأمل درباره‌ی چیزهایی که هر روز می‌بینیم و از کنارشان می‌گذریم، راه
مناسبی برای شناخت آنها است. پرسش از هر چیز و جست‌وجو برای یافتن پاسخ، کاری
است که همه‌ی دانشمندان و عالمان انجام می‌دهند. من و شما هم، باید این ویژگی را در خود
پرورش دهیم.

ما برخی از رفتارها، کردارها و کارهای خودمان را از روی عادت انجام می‌دهیم؛ به
همین دلیل هم از خود نمی‌پرسیم که چرا این‌گونه است، چرا باید این کارها را بکنیم؟ و بسیار
پرسش‌های دیگر.

همین آب گوارایی که زندگی ما به آن وابسته است، بهترین موضوع برای فکر کردن و
یکی از شگفتی‌ها است.

آب چیست؟ چگونه به وجود آمده است؟ اگر روزی آب در روی زمین نباشد، آیا
انسان می‌تواند آن را پدید آورد؟

به هر حال، عالم تماشاخانه‌ی شگفتی‌های آفرینش است. یعنی به هر طرف که نگاه می‌کنیم، آفریده‌های زیبای خداوند را می‌بینیم. این جهان، دفتری است که خدای مهربان، به پاکی و زیبایی در آن نگاشته و می‌نگارد.

یکی دیگر از این آفریده‌های زیبا و لطیف، گیاهان و سبزه‌ها هستند. علف‌های سبز را دیده‌اید؟ خیلی نرم و شکننده هستند. در سرمای سخت یا گرمای زیاد، پژمرده می‌شوند ولی گاهی می‌بینیم همین علف‌های نازک و لطیف، از میان سنگلاخ سردر می‌آورند، یا کف زمین سخت و محکم را می‌شکافند و بیرون می‌آیند.

در نوشته‌ی زیر، یکی از نویسندگان، زیبایی‌های آفرینش خدای مهربان را، این‌گونه توصیف می‌کند:

« هیس، گوش بده! به آفریده‌های ساکت خدا گوش بده.

به پروانه‌ای با بال‌هایی مخملی. به قطره‌های باران که حلقه‌های ساکت روی آب را می‌سازند، گوش کن.

آیا می‌توانی صدای حشره‌هایی را که در زیرزمین می‌جنبند، بشنوی؟ صدای ماهی‌های تالاب را چطور؟

آن بالا را نگاه کن! آسمان، آبی آبی است و یک تکه ابر ساکت در آن شنا می‌کند. این پایین را ببین! علف‌ها و برگ‌ها در نسیم، فقط تکان می‌خورند.

نگاه کن... و به صداهای کوتاه و بلند، گوش بده، تا آفریده‌های ساکت خدا را بشناسی. بادها سفر می‌کنند. علف‌ها رشد می‌کنند. عنکبوت‌ها، بین زمین و آسمان، تار می‌تند. آیا تو صدای تاریکی شب را می‌شنوی؟ صدای روشنایی روز را چطور؟ صدای شب‌نم صبحگاهی را، هنگامی که سرزده به خانه‌ی برگ، وارد می‌شود؟ به هر طرف نگاه کن... و گوش بده. آفریده‌های ساکت خدا همیشه آنجا هستند. آیا تو آنها را می‌بینی و صدایشان را می‌شنوی؟»

آفریده‌های ساکت خدا،

نانسی سویتلند، ترجمه‌ی حسین سیدی، با اندکی کاهش و تغییر

درست و نادرست

- ۱ دیدن شگفتی‌های عالم و تأمل درباره‌ی آنها راه مناسبی برای شناخت است.
- ۲ سبزه‌ها و علف‌ها به اندازه‌ای نرم و شکننده هستند که نمی‌توانند از میان سنگلاخ سر در بیاورند.
- ۳ تاریکی شب، روشنایی روز و شب‌نم صبحگاهی همه از آفریده‌های ساکت خدا هستند.



درک مطلب



- ۱ چه راه‌هایی برای شناخت بهتر این عالم، وجود دارد؟
- ۲ علف سبز و لطیفی را که در میان سنگلاخ روییده است با چشمه‌ی روانی که از دل کوه می‌جوشد، مقایسه کنید. شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها را بگویید.
- ۳ منظور از آفریده‌های ساکت خدا چیست؟
- ۴ چرا عنوان «تماشاخانه» برای این درس انتخاب شده است؟ شما چه عنوانی را برای این درس پیشنهاد می‌کنید؟
- ۵

واژه‌آموزی



به واژه‌های زیر و رابطه‌های آنها با یکدیگر، توجه کنید.



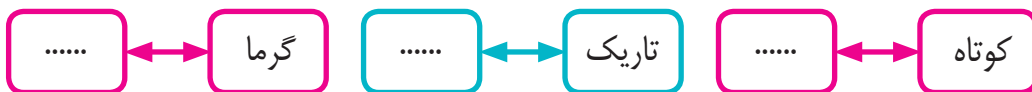
با دقت به خوب و بدِ حرف‌های دوستم، گوش می‌کردم.

ما می‌توانیم گل را با خار مقایسه کنیم.

سنجاقک، بالا و پایین می‌پرید.

از معنی واژه‌ها، می‌فهمیم که این کلمات، مفهوم مخالف هم یا ضدّ هم را بیان می‌کنند. این گونه واژه‌ها را «مخالف یا متضاد» می‌نامیم.

اکنون با توجه به آموخته‌های بالا، نمونه‌های زیر را کامل کنید.





۱ **دیدن:** تصویر را با دقت ببینید و به جزئیات آن توجه کنید.

۲ **اندیشیدن:** برای درک ارتباط اجزای تصویر، فکر کنید و مطالبی را که از تصویر برداشت کرده‌اید، در ذهن خود مرور کنید.

۳ **یافتن:** زمانی که ارتباط میان اجزای تصویر و مفاهیم آن را درک کردید، یک موضوع را انتخاب کنید.

۴ **گفتن:** هر وقت آماده شدید، روی صندلی معلم بنشینید و درباره‌ی موضوع انتخاب شده، برای دوستانتان صحبت کنید.



رقصِ باد، خنده‌ی گل

بخوان و حفظ کن

سبزه زاران، رفته رفته، زرد گشت
زرد شد آن چتر شاداب و قشنگ
رشته‌های بیدبُن از هم گسیخت
باغ و بُستان، ناگهان در خواب شد
کرد کوته، شاخه‌ی پیمان تاک
بار دیگر، چون بهاران می‌شود؛

بادِ سرد، آرام بر صحرا گذشت
تک درخت نارون، شد رنگ رنگ
برگ برگ گل به رقصِ باد ریخت
چشمه کم کم خشک شد، بی آب شد
کرد دهقان، دانه‌ها در زیر خاک
فصل پاییز و زمستان می‌رود

از زمین خشک، می‌روید گیاه
 برگِ نو آرد، درخت نارون
 گل بخندد، بر سرِ گل بوته‌ها
 باز می‌آید پرستو، نغمه‌خوان
 چشمه جوشد، آب می‌افتد به راه
 سبز گردد، شاخساران کهن
 پُر کند بوی خوش گل، باغ را
 باز می‌سازد در اینجا آشیان

پروین دولت آبادی

خوانش و فهم

- ۱ در بیت « گل بخندد، بر سر گل بوته‌ها پر کند بوی خوش گل، باغ را » منظور از خنده‌ی گل چیست؟
- ۲ در بیت سوم دو واژه‌ی « برگ برگ » چگونه خوانده می‌شود؟



درس دوم

فضلِ خدا

یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد؟
خورشید و ماه و آنجم و لیل و نهار کرد
بستان میوه و چمن و لاله زار کرد
شاخ برهنه، پیرهنِ نوبهار کرد
هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

فضلِ خدای را، که تواند شمار کرد؟
بحر آفرید و بر و درختان و آدمی
اجزای خاک مرده، به تأثیر آفتاب
ابر، آب داد بچِ درختانِ مرده را
توحیدگویی او، نه بنی آدم اند و بس

درست و نادرست



۱. بخشش و بزرگواری خداوند قابل شمارش نیست.

۲. خدای بزرگ به وسیله‌ی آفتاب، اجزای خاک مرده را به باغ میوه و چمنزار تبدیل می‌کند.

۳. فقط انسان‌ها می‌توانند به خوبی خداوند را ستایش کنند.

درک مطلب



۱. در بیت « ابر آب داد، بیخِ درختانِ مُرده را شاخِ برهنه، پیرهنِ نوبهار کرد » شاعر از چه فصل‌هایی سخن گفته است؟

۲. بیت « بحر آفرید و برّ و درختان و آدمی خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد » را به زبان ساده بیان کنید.

۳. «آفتاب» و «ابر» را با هم مقایسه کنید و شباهت و تفاوت آنها را بگویید.

۴.



لحن و آهنگ

وزش باد، حرکت آب در رودخانه، به هم خوردن برگ درختان در باد، ریزش آب از کوهساران، صدای سُم اسبان، حرکت قطار، تیک تاک ساعت و ... هر کدام صدا و آهنگ ویژه ای را به ذهن می‌آورد.

من و شما به هنگام خواندن نوشته‌ها در مکان‌ها و موقعیت‌های مختلف، حالت خودمان و لحن صدایمان را با آن مکان و موقعیت، هماهنگ می‌کنیم.

اگر بخواهیم متن تبریک را خطاب به کسی که موفقیتی به دست آورده، بخوانیم، چه می‌کنیم؟ اگر بخواهیم متن تسلیت را خطاب به کسی که به سوگی دچار شده، بخوانیم، چه می‌کنیم؟ شعرها و متن درس‌ها هم ویژگی‌هایی دارند که هنگام خواندن، باید به آنها توجه کنیم و لحن و آهنگ صدای خود را با آن متناسب سازیم.

لحن خواندن شعر ستایش «ای همه هستی ز تو پیدا شده» با شعر این درس «فضل خدا» به نظر شما یکسان است؟ درباره‌ی لحن و آهنگ خواندن این دو شعر، گفت و گو کنید.

شعرخوانی و صندلی صمیمیت



برای اینکه شعر را با لحن و آهنگ مناسب بخوانیم، لازم است با توجه به مراحل زیر، تمرین کنیم.

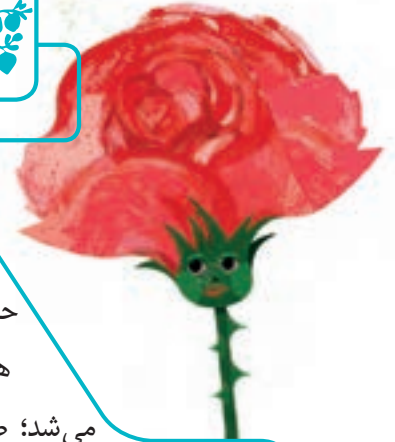
۱ **اندیشیدن:** نخست شعر مورد نظر را به صورت آرام و بی صدا می‌خوانیم و درباره‌ی محتوا و آهنگ مناسب آن، می‌اندیشیم.

۲ **یافتن:** پس از خواندن و اندیشیدن درباره‌ی محتوا، لحن و آهنگ مناسب آن کشف می‌شود و به ذهن می‌آید.

۳ **خواندن:** پس از مرور شعر و تشخیص لحن مناسب آن، اکنون با آهنگ و سرعت مناسب، به صورت رسا، خوانش شعر را آغاز می‌کنیم.

راز گل سرخ

بخوان و بیندیش



در دشتی بزرگ و سرسبز، پروانه‌ای زندگی می‌کرد، با بال‌هایی زیبا و خوش‌رنگ. پروانه آن قدر زیبا بود که پروانه‌های دشت همیشه درباره‌ی او حرف می‌زدند و بعضی از آنها به زیبایی بال‌های او حسرت می‌خوردند. هر روز صبح که خورشید زیبا از پشت کوه بیرون می‌آمد، پروانه از خواب بیدار می‌شد؛ صورتش را با شبنم گل‌ها می‌شست. بعد به سراغ برکه‌ای می‌رفت که در کنار دشت قرار داشت، چرخ‌های آن می‌زد و بال‌های رنگارنگش را در آب می‌دید و زیبایی خودش را تحسین می‌کرد. او با غرور شاخک‌هایش را بالا می‌گرفت و در دشت به پرواز در می‌آمد تا بال‌های زیبایش را به نمایش بگذارد.

یک روز هنگام غروب که خورشید، نورش را پشت کوه‌ها پنهان می‌کرد، پروانه‌ها دور هم جمع شدند. آنها درباره‌ی غرور و خودبینی پروانه با برکه صحبت کردند و از او خواستند تا کاری کند که پروانه، دیگر نتواند خودش را در آب برکه تماشا کند.

صبح روز بعد، پروانه از خواب بیدار شد. مثل همیشه به سراغ برکه رفت تا خود را در آب تماشا کند و از زیبایی بال‌هایش لذت ببرد. وقتی به برکه رسید، ناگهان برکه با کمک نسیم ملایمی که می‌وزید، شروع به تکان خوردن کرد و موج‌های کوچکی روی خودش به وجود آورد.

پروانه هر چه تلاش کرد، نتوانست خود را در آب ببیند. او که از کار برکه بسیار ناراحت شده بود، مثل همیشه با غرور به سمت علفزار به پرواز درآمد. ولی به هر طرف که می‌رفت، پروانه‌های دیگر به جای اینکه دورش حلقه بزنند و از زیبایی او تعریف کنند، از او فاصله می‌گرفتند و به سمتی دیگر پرواز می‌کردند. پروانه‌ی مغرور، وقتی دید که پروانه‌ها به او توجهی نمی‌کنند، ناراحت و غمگین به روی گل سرخی که گلبرگ‌هایش را باز کرده بود، نشست. پروانه که عادت نداشت به غیر از خودش از کس دیگری تعریف کند، با دیدن زیبایی و شادابی گل به شگفت آمد و گفت: «به به! تو چه گل سرخ زیبایی هستی!»

گل سرخ، لبخندی زد و گفت: «از گلبرگ‌هایم تشکر کن؛ که سرخی، زیبایی و بوی خوش من از آنهاست.»

هنوز صحبت‌های گل سرخ تمام نشده بود که همه‌ی گلبرگ‌ها یک صدا گفتند: «از ما تشکر نکن. از برگ‌ها تشکر کن که نور خورشید را می‌گیرند و برای ما غذا درست می‌کنند و باعث خوش‌بویی و خوش‌رنگی ما می‌شوند».

برگ‌ها گفتند: «لازم نیست از ما تشکر کنی؛ از ساقه تشکر کن که آب و مواد لازم را از ریشه می‌گیرد و به ما می‌رساند تا با آنها غذا درست کنیم».

ساقه گفت: «از من هم نباید تشکر کنی؛ از ریشه تشکر کن که آب و غذای لازم را از زمین جذب می‌کند تا من بتوانم آنها را به برگ‌ها برسانم».

ریشه گفت: «تو از من نباید تشکر کنی؛ بلکه باید از زمین سپاسگزار باشی، چون من آب و مواد غذایی را از زمین می‌گیرم».

در همان لحظه، ناگهان زمین به صدا درآمد و گفت: «لازم نیست از من تشکر کنید؛ بلکه باید از خورشید سپاسگزار باشید که با گرما و نور خود، آب دریاها و اقیانوس‌ها را بخار می‌کند تا از ابرها برف و باران بیارد و گل‌های زیبا رشد کنند».

خورشید زیبا و درخشان که تا آن لحظه ساکت و آرام، شاهد گفت‌وگوی آنها بود، لب به سخن باز کرد و گفت: «اما دوستان خوبم! از من هم نباید تشکر کنید. همه‌ی ما باید از خداوند بزرگ و مهربان تشکر کنیم که با نظم و ترتیب، وظیفه‌ی هر کدام از ما را در جهان آفرینش مشخص کرده است. اوست که خالق همه‌ی زیبایی‌هاست».

پروانه به فکر فرو رفت. حالا دیگر متوجه شده بود که همه‌ی زیبایی‌اش را خدا به او بخشیده و خداست که با نقاشی هنرمندانه‌ی خود بر روی بال‌های او، باعث خوش‌رنگی و زیبایی‌اش شده است. نسیم ملایمی شروع به وزیدن کرد، پروانه آرام به پرواز درآمد و به سوی دشت رفت. از آن روز به بعد، دیگر هیچ پروانه‌ای ندید که او خودش را در برکه، تماشا کند یا با غرور بخوابد بال‌های رنگارنگش را برای دیگران به نمایش بگذارد.

زیباترین قصه‌ها، مهدی مرادحاصل

- ۱ با توجه به متن، بگویید پروانه چه ویژگی‌هایی داشت؟ آیا کار او را می‌پسندید؟ چرا؟
- ۲ به نظر شما چرا پروانه دیگر خود را در برکه تماشا نکرد و بال‌هایش را به نمایش نگذاشت؟
- ۳ چه چیزهایی باعث زیبایی و شادابی گل سرخ بودند؟ به ترتیب بیان کنید.

حکایت

درختِ گردکان

روزی مردی سوار بر الاغش به یک جالیز خربزه رسید. خسته و تشنه، زیر سایه‌ی درخت گردویی که کنار جالیز بود، رفت و آنجا دراز کشید. او که از دیدن بوته‌های خربزه و درخت گردو، به فکر فرو رفته بود، پیش خودش گفت: «درختِ گردکان به این بلندی، درخت خربزه الله اکبر!، من که از کار خدا هیچ سر در نمی‌آورم؛ آخر چگونه خربزه‌ی به آن بزرگی را روی بوته‌ای به آن کوچکی و گردوی به این کوچکی را روی درختی به این بزرگی، آفریده است!»

در همین فکر بود که ناگهان، گردویی از شاخه جدا شد و به پیشانی‌اش خورد. مرد، به خود آمد و دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا شکر. حالا می‌فهمم که اگر خربزه‌ای به آن بزرگی را روی درخت، قرار داده بودی و اکنون به جای گردو، آن خربزه به سرم خورده بود، چه بلای وحشتناکی به سرم می‌آمد.»



حکایتی که خواندید، با مفهوم کدام یک از مثل‌های زیر ارتباط دارد؟

- | | |
|--|---|
| <input type="checkbox"/> دست بالای دست بسیار است. | <input type="checkbox"/> سحرخیز باش تا کامروا باشی. |
| <input type="checkbox"/> مرغ همسایه، غاز است. | <input type="checkbox"/> ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است. |
| <input type="checkbox"/> جوجه‌ها را آخر پاییز می‌شمارند. | <input type="checkbox"/> عقلش به چشمش است. |